

برگرفته از کتاب «جنبش اصلاحات دموکراتیک در ایران»، عمادالدین باقی، تهران، نشر سرایی، 1383 صفحات 372-402 این میزگرد پیشتر نیز در کتاب «دین دولتی و دولت دینی» از آقای محمد قوچانی چاپ شده بود.

دوم خرداد، انقلاب یا اصلاح

اشاره

میزگردی که گزارش آن را می‌خوانید، در حقیقت بخش اصلی ویژه‌نامه روزنامه توقیف شده نشاط به مناسبت دوم خرداد ماه 1378 بود که طی سه شماره (دوم، چهارم و ششم خردادماه همان سال) در آن روزنامه به چاپ رسید. در مقدمه آن میزگرد آمده بود:

با گذشت دو سال از پیروزی سیدمحمد خاتمی در دوم خردادماه 1376 هنوز روشنفکران و سیاستمداران در مورد ماهیت تحولی که در این روز اتفاق افتاد، به اجماع نظر نرسیده‌اند، چندان که در نامگذاری این تحول نیز نهفته است و در حالی که برخی دوم خرداد را یک اصلاح (ولو رادیکال) می‌دانند، گروهی نیز وجود دارند که آن را انقلابی آرام می‌دانند. دو سر این طیف کاملاً متفاوت در این میزگرد حضور دارند.

قوچانی: از دوستان عزیز برای شرکت در این گفت‌وگو متشکرم. آنچه قصد داریم در این گفت‌وگو به آن بپردازیم، حادثه دوم خرداد و ابعاد اجتماعی آن است. شاید اگر از دیدگاه جامعه شناختی به این پدیده بنگریم، بتوانیم تصویری متفاوت از تصاویر مرسوم را که از این حادثه در طول این مدت ارائه شده، ترسیم کنیم.

به دوم خرداد نام‌های مختلفی داده‌اند: «انقلاب آرام»، «اصلاحات از درون» و... ولی سرانجام برآیند اکثریت این نامها این است که دوم خرداد حرکتی اصلاح طلبانه بود. آیا اصولاً شما چنین نظری را قبول دارید، یا این حرکت را چیز دیگری می‌دانید؟ به تعبیر دیگر، تحلیل جامعه شناختی این حادثه از نظر شما چیست و روش و محتوای آن را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

فریبرز رئیس‌دانا: من کلمه واقعه را در تعبیر «واقعه دوم خرداد» در گیومه نمی‌گذارم. دوم خرداد از بسیاری جهات برای افراد فراوانی، حتی برای جامعه شناسان سیاسی، سیاست‌شناسان، تحلیلگران جهان غرب و برای بخش بزرگی از حاکمیت جمهوری اسلامی ایران و همچنین برای مردم عادی، جنبه غافلگیرکننده داشت. با این وصف، این حادثه غیرقابل پیش‌بینی نبود.

شمار زیادی از جامعه‌شناسان سیاسی و کارشناسان علوم سیاسی بودند که وقتی مکانیزم‌های درون جامعه را ارزیابی می‌کردند، پیش‌بینی می‌کردند که این جامعه آستان تحولات است، کما اینکه من بشخصه این پیش‌بینی را همین الان هم برای وضعیت فعلی دارم.

بنابراین، نیروهایی در جامعه در کنش‌های متقابلی باهم بودند، گرچه چرخ دنده‌های آنها باهم گیر کافی نداشتند و کارکردهای اجتماعی و سیاسی با آن ساختارهایی که به لحاظ اداری، به لحاظ نحوه اداره کشور، به لحاظ سازماندهی اقتصادی و از همه مهم‌تر، نیازهای مردم شکل می‌گرفت، باهم جفت و جور نبودند. اگر شما می‌خواستید که با دیدگاه‌های دترمینیستی (deterministic) تاریخی نگاه کنید، ممکن بود یک نتایجی بگیرید، و اگر دیدگاه دیالکتیکی داشتید، نتایجی دیگر. یا اگر دیدگاه دتوکویل را داشتید، مبنی بر این که چگونه می‌شود تحولی رخ دهد، به نتایجی دیگر دست می‌یافتید.

نمی‌خواهم بگویم که ما براساس کدام ابزار تحلیلی پیش‌بینی می‌کردیم که باید حادثه‌ای اتفاق بیفتد (این موضوع بحث فعلی ما نیست)، اما قابل پیش‌بینی بود که آن نحوه اداره کشور و سازماندهی و نظارت بر امور، و آن محرومیت‌ها، ناموزونی‌ها، بی‌عدالتی‌ها، شرایط اداری و سیاسی که وجود داشت، حتماً آستان تحول عمیقی بود.

البته عوامل دیگری نیز، به نظر من، وجود داشتند که تبلور آنها را در برخی از واکنش‌های سیاسی خارج از کشور می‌دیدیم. همین‌طور جابه‌جایی‌های جناح‌های حکومت و جناح‌های مختلف سیاسی در داخل کشور نیز از عوامل دیگر این حادثه بودند. افزون بر اینها به نظر می‌رسد که - چه آگاهانه و چه به طور ناخودآگاه - توسط حاکمیت هم امکان و مفری برای اینکه مردم خود را در پدیده‌ای مثل دوم خرداد نشان بدهند داده شد. نمی‌خواهم بگویم که کسانی برای این کار سازماندهی و طراحی کردند با این قصد که واقعه دوم خرداد به وقوع بپیوندد گرچه حتی اگر چنین چیزی هم در مقیاس محدودی صورت گرفته باشد، خود این هم به صورت ناگزیر بوده است. به طور خلاصه، واقعه دوم خرداد محصول فشار نیروها و نابسامانی‌هایی بود که در گذشته وجود داشت و از سوی دیگر کوشش می‌شد تا این فشار خود را در شکل‌های غیرقابل مهار نشان ندهد و حتی‌الامکان مهار شده و در درون مناسبات نظام باشد. اما به هر حال، غافلگیر کنندگی، گستردگی، ژرفا و تکانه‌هایی که این حادثه در جامعه ایجاد کرده، آن قدر جدی و شدید است که برخی آن را انقلاب دوم خرداد نامیده‌اند یا به عنوان پدیده‌ای کاملاً غافلگیر کننده معرفی کرده‌اند.

قوچانی: یعنی شما آن را انقلاب تصور می‌کنید؟

فریبرز رئیس‌دانا: نه، من درست برعکس گفتم! اگر این حادثه انقلاب باشد باید تمام وضعیت موجود و مناسبات سیاسی را به هم بزند و اگر انقلاب اجتماعی است باید مناسبات مربوط به بهره‌برداری از نیروهای تولیدی و اقتصادی را نابود کرده، شکل دیگری را جایگزین آن کند، اگر هم انقلاب فرهنگی است، باید نحوه تلقی، نگرش و ارتباط انسان‌ها را با یکدیگر و با سنت‌ها دگرگون کند.

این حادثه به نظر من انقلاب نبود، بلکه پدیده‌ای ناگزیر بود نسبت به نیروهایی که در پشت سر خود داشت. یعنی نیروهایی جمع شده بودند، نابهنجاری‌هایی پدید آمده بود، برخی کارکردها با ساختارها نمی‌خواند، سیستم فاقد نظم شده بود و اگر چنین وضعیتی به وجود نمی‌آمد، به شکل دیگری وضعیتی مشابه به وجود می‌آمد. در بخش بعدی سخنانم خواهم گفت که پشت سر این قضیه آن چنان تحولات اجتماعی، جمع شده بود و تراکم نیروها و عدم تعادل‌هایی پدید آمده بود که تحول در جامعه ایران اجتناب‌ناپذیر بود. در دوم خرداد یکی از شکل‌های محتمل تحول رخ داد که در واقع به نوعی - چه خواسته و چه ناخواسته - برای اینکه به این شکل هدایت بشود، تلاش شده بود.

مجید محمدی: شما دو پرسش داشتید: یکی اینکه واقعه دوم خرداد چگونه حادثه‌ای بود؟ و دیگر اینکه آیا این رخداد رفورمیستی بود یا نه؟ سؤال اول شما مقدم بر سؤال دوم است.

پدیده دوم خرداد نه حرکت بود، نه نهضت، نه انقلاب، هیچ‌یک از اینها نبوده و نیست. این تعبیر، معانی و پیامدهایی دارند که بر واقعه دوم خرداد منطبق نیست. پدیده دوم خرداد یک انتخابات بود. ماهیت آن روشن است: هیچ چیز جز یک انتخابات سیاسی نبود. اما می‌توانیم بپرسیم چه چیز است که این پدیده را این قدر قابل توجه کرده است. به نظر من آنچه این حادثه را قابل توجه می‌کند، پیش‌بینی ناپذیری و غیرمنتظره بودن آن است؟ چرا این حادثه پیش‌بینی‌ناپذیر بود؟ می‌توان چنین توضیح داد که رقابت‌های سیاسی در ایران - اگر آن را با بازی فوتبال مقایسه کنیم - دور مقدماتی، دور نهایی، یک هشتم نهایی، یک چهارم نهایی، و امثال آن ندارد. رقابت‌های سیاسی ما، به علت اینکه نیروها تکلیف خود را روشن نکرده‌اند و احزاب و تشکل‌های مدنی تعیین‌یافته وجود ندارند، همه نهایی و فینال هستند. در هر مقطع مردم فکر می‌کنند که اصل ماجرا همین امروز اتفاق می‌افتد. به همین علت است که کلماتی مثل بحران، سال سرنوشت و نامگذاری‌هایی که در پروژه‌های گروه‌ها مطرح می‌شوند، چنین تصویری را به دست می‌دهند که گویی این آخرین بازی است و این سال، سال بسیار مهمی است.

بعد هم دیده‌ایم که در بیست سال گذشته، این امور تفاوت چندانی باهم نداشته‌اند. علت اینکه 5 دوم خرداد، 4 دوم خرداد پدیده قابل توجهی شد، این بود که قبل از آن رقابت‌های سیاسی در ایران مراحل اولیه خود را طی نکرده بودند، یعنی نیروهای موجود به روشنی در مقابل هم صف‌آرایی نکرده بودند. ما هم یک نظام افکارسنجی نداریم که اینها را به همه نشان بدهد تا وقتی که چنین حادثه‌ای رخ می‌دهد چشم‌ها باز نماند.

علت اینکه من از کلماتی مثل انقلاب - اعم از آرام یا غیرآرام - و نهضت و امثال آن پرهیز می‌کنم، این است که ما در تحلیل پدیده دوم خرداد، نباید گرفتار تحلیل‌های دو قطبی شویم. وضعیت اجتماعی ما و ساختار سیاسی‌ای که روی این وضعیت سوار می‌شود، اصولاً دیگر دو قطبی نیست بلکه چند قطبی است. ما انواع و اقسام منافع، اقشار و طبقات را داریم که در کنار هم بازی‌ای را سامان می‌دهند. در یک مقطع سه تا از این بازیگران دیده می‌شوند، در مقطعی دیگر دو تا از آنها، و در مقطعی دیگر هفت - هشت تا از آنها در صحنه انتخابات دیده می‌شوند. مثلاً در انتخابات شوراها تعداد بازیگران افزایش پیدا کرده بود.

پیش‌بینی ناپذیری دوم خرداد به این علت بود که این تیم‌های بازیگر در صحنه، پیش از آن خود را در بازی‌های دیگر عرضه نکرده بودند تا مردم حد و مرز هریک را در مسابقات قبلی ببینند و آنچه بعد رخ می‌دهد، چندان غیرقابل انتظار نباشد. کلماتی مثل «توده‌ای»، «نخبه‌گرایانه» و امثال آن که در مورد دوم خرداد به کار می‌رود، تعبیری است که انقلاب‌ها و نهضت‌ها به آن متصف می‌شوند. ما نمی‌توانیم در بررسی پدیده دوم خرداد این کلمات را به کار ببریم، چون دوم خرداد حقیقتاً یک انتخابات سیاسی است با همه مشخصاتش.

تا پیش از دوم خرداد، تیم‌های بازی انتخابات چندان شکل یافته نبودند. خود آقای خاتمی، سه - چهار ماه قبل از دوم خرداد دریافت که باید در این بازی شرکت کند. احتمال وقوع این اتفاقات به نظر من در آینده بسیار کمتر است، چون همین‌طور که ما پیش می‌رویم، تیم‌ها شکل مرتب‌تر و منظم‌تری به خود می‌گیرند و وقایع قابلیت پیش‌بینی پذیری بیشتری می‌یابند. این پاسخ پرسش اول شما بود.

قوچانی: بحث بر سر کاربرد عباراتی مثل نهضت و انقلاب و نخبه‌گرا و توده‌ای برای دوم خرداد نیست. در مورد وقوع انتخابات دوم خرداد، حتی اگر چنان که شما می‌گویید، آغازی برای انتخابات آرامی باشد که در آینده تکرار می‌شود (و در خیلی از کشورها هم به طور عادی رخ می‌دهد، بی‌آنکه نام انقلاب و... به آن بدهند) باز هم این سؤال پیش می‌آید که چگونه در ایران زمینه برای چنین انتخاباتی به وجود آمد؟ خیلی از کسانی که معتقدند این حرکت حرکتی رفورمیستی است در حقیقت می‌گویند این حادثه تحولی در روش جمهوری اسلامی برای برخورد با رای مردم، یا تحول در روش برخورد مردم با حکومت بوده است. یعنی به علت این که شیوه این انتخابات رفورمیستی بوده خود آن را نیز رفورمیستی می‌دانند. اگر هم تعبیر شما درست باشد، این انتخابات اولین انتخابات برای یک فرایند است و به علت همین اولین بودنش شایسته این است که ما آن را به صورت پدیده‌ای استثنایی بنگریم. اگر این پدیده را مثل آنچه در کشورهایی همچون فرانسه رخ می‌دهد، ببینیم، چندان قادر به تحلیل آن نخواهیم بود، حتی ممکن است این اتفاقی که شما می‌فرمایید تکرار نشود. کسانی که این حادثه را رفورمیستی می‌دانند، دقیقاً به همین ویژگی استثنایی بودن آن توجه دارند. حال سؤال من این است که چگونه مردم یا حکومت یا هر عامل دیگری، به این نتیجه رسید که باید این‌گونه رفتار کند؟

محمدی: تفسیر رایجی که از انقلاب‌ها می‌شود، این است که انقلاب بحران انتظارات فزاینده است، یعنی نظام سیاسی قادر نیست به انتظارات مردم جواب بدهد، لذا مردم به سراغ تئوری‌های براندازند می‌روند. دوم خرداد را باید پدیده‌ای ناشی از مطالبات انباشته دانست، نه ناشی از انتظارات فزاینده. حرف شما درست است که این حرکت، حرکتی رفورمیستی بوده است، ولی اینکه در مجموعه انتخابات صورت گرفته در جمهوری اسلامی، انتخابات دوم خرداد بی‌نظیر بوده است، سخنی نیست که من بپذیرم، چون انتخابات مجلس پنجم

تقریباً به نوعی شکل‌گیری آرایش نیروهای سیاسی را نشان می‌دهد، هرچند که من خیلی با این تقسیمات دوقطبی موافق نیستم، چون این تقسیم‌های دوقطبی ما را به تحلیل‌های دو قطبی می‌رساند. ما با تفرق نیروهای سیاسی در انتخابات مجلس پنجم مواجه شدیم. این تفرق در انتخابات ریاست جمهوری آرایش تازه‌ای پیدا کرد و این آرایش تازه بود که به این انتخابات ویژگی غیرمنتظره داد، چرا که ما نمی‌توانستیم پیش‌بینی کنیم که برای مجموعه آن نیروهایی که در طول دهه شصت مطالباتشان را جناح جامعه‌گرا جواب نمی‌داد، فردی یا جناحی پیدا شود که پاسخ‌گوی آن مطالبات باشد. پدیده دوم خرداد در واقع بروز این مطالبات انباشته شده است. البته بعد از آن ما با مشکلات ناشی از این مطالبات و بخش پاسخ نیافته آن - که در برنامه سیاسی دولت آقای خاتمی نیز آمده - روبه‌رو هستیم.

رفورمیستی بودن دوم خرداد الان برای ما یک کشف تازه نیست، چون اصلاً هر انتخاباتی رفورمیستی است. با عنوان رفورمیستی بودن ما نمی‌توانیم انتخابات دوم خرداد را توضیح دهیم، چون در توضیح دادن باید به عوامل و علل اشاره کرد که مغفول واقع شده باشند. رفورمیستی بودن در ذات هر انتخابات سیاسی هست. به نظر من سؤال دوم شما، به همین دلیل، چندان تبیین‌کننده نیست.

باقی: من می‌خواهم از کاربرد اصطلاحاتی شبیه «انقلاب» ولو به نحو مسامحه، دفاع کنم. تا ما ندانیم که دوم خرداد چرا و چگونه رخ داد، نمی‌توانیم بگوییم که آنچه رخ داد، رفورمیستی بود یا انقلاب.

یکی از تئوری‌هایی که می‌تواند این واقعه را تبیین کند، نظریه پارتو است. وقتی که ما از انقلاب سخن می‌گوییم به هیچ وجه مرادمان این نیست که این پدیده دفعتاً اتفاق می‌افتد، بلکه بستری طولانی از تغییرات فرهنگی، اجتماعی، ارزشی و... وجود می‌یابد و به جایی می‌رسد که زمینه‌های عینی و ذهنی برای وقوع آنچه ما انقلاب می‌نامیم، فراهم می‌شود.

بعد از انقلاب اسلامی در دهه اول به علت جنگ و تا حدی حضور امام خمینی، برخی از اتفاق‌هایی که نوعی رجعت به وضع قبل از انقلاب بود و با اهداف و آرمان‌های انقلاب نیز اصلاً همخوانی نداشت، توجیه می‌شد. با آغاز دهه دوم انقلاب با اتفاق‌های دیگری مواجهیم: نحوه ختم جنگ و حوادث سال 68 باعث شد که برای اولین بار دستگاه ایدئولوژیک حاکم ترک بردارد. هشت سال می‌گفتیم: جنگ با صدام، یعنی جنگ اسلام و کفر. یک دهه انبوه آیات و روایات و خروارها علت عقلی برای توجیه وحدت و مرجعیت و رهبری می‌آوردیم. ناگهان دیدیم که ظرف یک روز خط بطلانی بر همه اینها کشیده شد، چه در قضیه جنگ و چه در قضیه قائم‌مقامی رهبری.

الان چون زمان گذشته است، به نقش این گونه حوادث در شکل‌گیری آنچه در آینده رخ می‌دهد، کمتر توجه می‌کنیم. اینها باعث ایجاد نوعی بحران ایدئولوژیک شدند. پرسش‌ها در جامعه و نسل جوان و دانشگاهیان سرازیر شد. در آن زمان دیدیم که در دانشگاه‌ها، میزگردها، سخنرانی‌ها و برنامه‌ها، همه تغییر مضمون دادند و به این نکته متوجه شدند که سؤالاتی را پاسخ گویند. از آن طرف عوارض روحی، روانی و اقتصادی ناشی از جنگ هم تحولاتی را در جامعه به وجود آورد و در دهه دوم دیدیم که در زیر پوسته شهر اتفاق‌هایی افتاد که از چشم همه پنهان بود. رواج بزهکاری و فقر، افت مشروعیت دستگاه سیاسی، اعتیاد، رشد مهاجرت، افزایش جمعیت و... به طوری که دیدیم در دهه دوم انقلاب 40 میلیون از جمعیت، جوانانی بودند که انقلاب را درک نکرده بودند.

علاوه بر اینها حوادثی بود که فراتر از ایران رخ می‌داد، مثلاً در سال 57 بسیاری از خانواده‌ها تلویزیون نداشتند. خود ما هم تلویزیون نداشتیم. در محله ما در تهران فقط چند خانواده بودند که تلویزیون سیاه و سفید داشتند. اما در آستانه دوم خرداد، حتی روستاها هم تلویزیون رنگی دارند، علاوه بر ماهواره‌ها که امواج آن مرزهای جغرافیایی را درنور دیده و از دست حکومت خارج‌اند. همه این اتفاقات به طور پنهان و آشکار رخ می‌دهد. مجموعه این عوامل را در نظر بگیرید.

از سوی دیگر، ساختار سیاسی ما به علل متعدد به ساختاری بسته تبدیل شد، همین جاست که دیدگاه پارتو به کار می‌آید. پارتو 1 پارتو، 4 حرفش این است که وقتی در جامعه‌ای گردش آزاد نخبگان صورت نمی‌گیرد و یک دایره بسته از حاکمان هستند که جا به جا می‌شوند، انقلاب رخ می‌دهد. در جامعه‌ای که این همه اتفاق‌ها در دو دهه رخ می‌دهد (به ویژه دهه دوم) نخبگان متکثر به وجود می‌آیند. شما می‌بینید که هنگام وقوع انقلاب اسلامی، حدود دویست هزار نفر دانشجو داشتیم، ولی در این زمان حدود سه میلیون، به علاوه یکی دو میلیون تحصیل کرده. اگر ما مسامحتاً به این افراد تحصیل کرده عنوان نخبگان فرهنگی بدهیم، می‌بینیم که با نخبگان انباشته شده غیرحاکم مواجهیم. چون مجال گردش اینها وجود ندارد و حاکمیت بسته و گروه خاصی قدرت را به دست دارد و اجازه نمی‌دهد که این نخبگان از بیرون وارد شوند، در نتیجه این افراد که روز به روز بر تعدادشان افزوده می‌شود و از بیرون برای ورود به سیستم فشار می‌آورند، ساخت بسته هم در مقابل این فشار مقاومت می‌کند.

در نظریه «پارتو»، حاکمیت به علت انسداد سیاسی و ممانعت از گردش آزاد نخبگان دچار انجماد می‌شود. این انجماد به اضافه تحولات دهه دوم در جامعه ما و افزایش نخبگان نتایج زیادی را در پی داشت.

در این میان حادثه دیگری هم رخ داد که عبارت بود از تغییر بیعت روشنفکران. در هر جامعه‌ای که روشنفکران نسبت به حاکمیت تغییر بیعت دادند، نقطه آغاز سقوط ساخت سیاسی حاکم بوده است. این اتفاق در دهه دوم انقلاب در مقیاس وسیعی رخ داد. تغییر بیعت روشنفکران و انباشت نخبگان، به کل این حوادث جهت و معنا می‌دهد. یعنی اینها فشار می‌آورند و ساخت سیاسی مقاومت می‌کند. اینجاست که پارتو می‌گوید وضعیت انقلابی به وجود می‌آید. به همین علت می‌توان تعبیر انقلاب را برای پدیده دوم خرداد به کار برد. در واقع فشار به ساخت سیاسی باعث می‌شود که کاست بسته قدرت شکسته شود.

یکی از دلایلی که من می‌گویم انقلاب آرام، همین است که وضعیت انقلابی - به تعبیر پارتو - موجب می‌شود که این شیران انباشته شده، روباهان درون دایره بسته حاکمیت را به زیر بکشند. این همان اتفاقی است که در دوم خرداد رخ داد.

مردم ما به علت اینکه تجربه انقلاب اسلامی را پشت سر داشتند و هنوز خیلی با آن فاصله نگرفته بودند - بسیاری از آنان هم دیده بودند که انقلاب لزوماً باعث بهبود اوضاع نخواهد شد - از طرفی نیز جنگ را پشت سر گذاشته بودند و تجربه هشت سال جنگ نشان داده بود که دشمن جدی در مرزها وجود دارد، تهدیدهای جهانی را نیز می‌شناسند، این مردم بدون این که توافقی داشته باشند، همان افزایش آگاهی‌ها این آگاهی جمعی را نیز ایجاد کرد که مردم بدانند یک بار دیگر هم فرصت دارند.

در واقع مردم در این وضعیت انقلابی، انجماد حاکمیت را از بین بردند و راه را برای گردش نخبگان باز کردند و یک بار دیگر به حاکمیت فرصت دادند. بنابراین، از دید پارتو، این یک وضعیت انقلابی بود، ولی چون روشی که مردم انتخاب کردند، روش تحمیل نخبگان بود، نه به زیر کشیدن روباهان (به تعبیر پارتو)، لذا مضمون آن را می‌توان به یک انقلاب تعبیر کرد، ولی انقلاب آرام.

قوچانی: شما می‌گویید که ساخت سیاسی مقاومت کرد و لذا مردم مجبور شدند که به این شکل عقیده خود را نشان دهند. همچنین گفتید مردم خواستند نخبگان جدیدی را که قطع بیعت کرده بودند، جایگزین نخبگان حاکمیت کنند. به نظر می‌رسد در این صورت و براساس این نظر حاکمیت حداقل می‌تواند بگوید من مقاومت نکردم، چون حاکمیت نخبگان مورد پذیرش مردم را پذیرفت و اجازه داد که وارد ساخت سیاسی شوند. به این لحاظ، همان گونه که آقای محمدی گفتند، خیلی راحت می‌توان گفت که انتخاباتی خیلی عادی بود و برخی در آن شرکت کردند و رأی آوردند. علاوه بر این، حادثه دوم خرداد به لحاظ آثار هم چندان با ادعای انقلابی بودن آن سازگار نیست. در انقلاب تحولات بنیادی در ساختار رخ می‌دهد، ولی بعد از انتخابات دوم خرداد ما شاهد چنین چیزی نبودیم.

بنابراین، هم به لحاظ رفتار حاکمیت و هم به لحاظ آثار، به نظر نمی‌رسد که پدیده دوم خرداد با تعریف انقلاب سازگار باشد. در این باره توضیح شما چیست؟

باقی: این که می‌گویید ساخت سیاسی می‌تواند مدعی شود ما در مقابل خاتمی مقاومت نکردیم و اجازه دادیم که او به ساختار حکومت وارد شود، فعلاً برای ما قابل قضاوت نیست. گزارش‌های تاریخی است که به تبیین درست این قضیه کمک می‌کند و الان چندان روشن نیست که چنین نبوده باشد. اتفاقاً اگر شما به ماه‌های قبل از دوم خرداد برگردید، می‌بینید که در هر جا که حاکمیت احتمال می‌داد برخی کاندیداها ممکن است باعث ایجاد رخنه در کاست قدرت شوند، در مقابل آنها به سختی مقاومت می‌کرد. نمونه‌اش کاندیداتوری مهندس موسوی بود. وقتی که ایشان کاندیدا شد، با تمام قوا از پیوستن او به جرگه کاندیداها ریاست جمهوری مقابله شد.

محمدی: من یک سؤال تاریخی از آقای باقی دارم: همین دو چهره‌ای که شما به لحاظ جایگاه‌شان در ساختار حکومت، آنها را باهم مقایسه می‌کنید، آقای خاتمی در آن زمان مسئول کتابخانه ملی، بود و آقای مهندس موسوی عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام، کدام یک از اینها احتمال رخنه در ساخت حکومت را تقویت می‌کند؟ کسی که در مجمع تشخیص مصلحت نظام است، یا آن که مسئول کتابخانه ملی است؟

باقی: آن کسی که انتخاب می‌شود لزوماً لیدر این انقلاب نیست. در آنجا دیگر فرق نمی‌کند که او خاتمی باشد یا مهندس موسوی، یا هرکس دیگری. این نکته را بعداً در بخش دیگر سخنانم خواهم گفت.

اما راجع به آن که گفتند ساخت سیاسی می‌تواند چنان ادعایی کند - کما اینکه آقای محسن رضایی هم یک بار گفت که دوم خرداد چیزی بود که ما از چند سال قبل آن را برنامه‌ریزی کرده بودیم - باید توجه داشت که متریل تاریخی خلاف این را نشان می‌دهد. آنها در هر جا که احتمال ایجاد این رخنه را دادند، به سختی مقاومت کردند. از بالاترین مقامات به مهندس موسوی پیام دادند که انصراف دهد و از صحنه رقابت خارج شود. آنچه من در مورد مهندس موسوی می‌گویم مبتنی بر اخبار دقیق و قطعی است.

اتفاقاً شما روزنامه‌های آن زمان را ببینید. مهندس موسوی که سالها منزوی بود و گاهی هم از او - حتی در نشریات جناح راست - به نیکی یاد می‌شد، به ناگهان مورد تهاجم‌های مختلف و حتی افتراهای غیراخلاقی در آن روزنامه‌ها قرار گرفت. این تهاجم نشان می‌دهد که آنان می‌خواستند اگر موسوی به طور جدی وارد صحنه شود، همه چیز او - از جمله دوران مسئولیت - را زیر علامت سؤال ببرند.

محمدی: آقای باقی، همه آنچه در مورد مهندس موسوی می‌گویید در مورد آقای خاتمی هم تکرار شد، یعنی در مقایسه این دو، تفاوت رفتاری‌ای نمی‌بینیم.

باقی: من در این مقایسه می‌خواهم همین را توضیح دهم که وقتی خاتمی کاندیدا می‌شود، از آنجا که جناح حاکم به وجود درجه‌ای از مشارکت در انتخابات نیاز دارد تا به آن مشروعیت ببخشد، یعنی به کمک رقیبان خود برای خود مشروعیت بسازد، لذا با کاندیداتوری او موافقت می‌شود. ولی نظر همه این بود که ایشان پیروز نخواهد شد، بلکه اگر بتواند تنها سه - چهارمیلیون رای جمع می‌کند تا از آن به بعد جناح چپ بتواند با اتکالی به این آرا از موضع نسبتاً مقتدرانه‌تری به حیات خود ادامه بدهد، و همین هم مغتنم است. تا دو یا سه هفته پیش از انتخابات، حتی شخص آقای خاتمی، احتمال پیروزی خود را نمی‌داد و به همین علت بود که ساخت سیاسی، خاتمی را پذیرفت، زیرا اولاً می‌دید که وجود خاتمی می‌تواند درجاتی از مشارکت را ایجاد کند و در این مسابقه یک اسبه مشروعیت پیدا بشود و در ثانی، ساخت سیاسی همچنان بسته می‌ماند.

قوچانی: آقای دکتر رئیس دانا، اگر ممکن است، شما نیز درباره همین بحث رفورم و انقلاب صحبت کنید.

رئیس دانا: اولاً به نظر من آقای خاتمی دوم خرداد را به وجود نیاورده است و دوم خرداد هم فرصتی را فراهم نیاورده که نارضایتی‌ها، حرف‌ها، گرفتاری‌ها، معضلات و مشکلات و دردهای مردم عنوان بشود. من این را که گفته می‌شود، یک مهندسی معکوس نادرست می‌بینم. بحث برمی‌گردد به نارضایتی‌های فشرده شده مردم، که من دو نمونه‌اش را از سال‌ها قبل نوشته و گفته‌ام: نارضایتی‌های اقتصادی (بیکاری، تورم، فشار بر دوش طبقه کارگر و تهی‌دستان شهری و طبقه متوسط شهری) که بدون توجه به این نکات تحلیل پدیده دوم خرداد ممکن نیست.

عامل دوم - آشکارا می‌گویم - فشارهای جنسی بود که بر جوانان وارد می‌شد. محرومیت‌های شدید جنسی و به تعویق افتادن سن ازدواج به خاطر مسائل اقتصادی، و از طرف دیگر، کنترل‌ها روی جوانان به خاطر ماهیت انقلاب و اخلاق اسلامی و به خاطر شرایط جنگ. ما پیش‌بینی کرده و گفته بودیم که این پدیده فقط یک پدیده

لیبیدو (Libido) فرویدی نیست که خود را در انحراف فرد یا ولایش یا... نشان دهد، بلکه این پدیده جنسی خود را به شکل یک حرکت اجتماعی نشان خواهد داد و جوانان - چه مستقیم یا غیرمستقیم، و چه آگاهانه یا ناآگاهانه - فشار خواهند آورد. البته اگر کسی این امر را کوچک تلقی کند و بگوید رئیس‌دانا می‌خواهد پدیده تحول را با نیازهای جنسی ارزیابی کند، باید بگویم که در اشتباه است. این مساله کوچک نیست، بلکه مهم است و البته خودش به محرومیت‌های اقتصادی از یک سو و فشارهای غیرمشروع و غیراخلاقی و حتی غیرقانونی حکومت و دستگاه‌های انتظامی مرتبط می‌شد.

مورد دیگر مربوط به ناکارآمدی‌هایی بود که در جامعه ما وجود داشت. نمونه‌اش ناکارآمدی بخش دولت بود. مردم به گریه و تنگنا افتاده بودند. اگر می‌خواستی یک نامه را در جایی ثبت کنی، یا حتی مالیات دولت را پرداخت کنی، شما را به گریه می‌انداختند و سر از حراست درمی‌آوردید - همین امروز خود من سر از حراست درآوردم. مورد دیگر، نابسامانی‌ها و تبعیض‌ها و بی‌قانونی‌های بسیار شدید بود و همین طور که آقای باقی فرمودند، افزایش جمعیت و نسل تازه بعد از انقلاب. دلیلی وجود نداشت که آن نسل تاوان چیزی را که ما برای او ساخته بودیم، پس بدهد. این بی‌حرمتی‌ها، تبعیض‌ها و بی‌قانونی‌ها درواقع به صورت یک نیرو کار می‌کرد.

علاوه بر این، نابه‌هنجاری‌ها بود. جامعه نابه‌هنجار بود و به معنای دقیق کلمه نابه‌هنجار است. آسیب‌های اجتماعی بسیار شدید است: فساد، فحشا، مواد مخدر. تا به حال سه هزار تن از افسران ورزیده نیروی انتظامی به دست قاچاقچیان مواد مخدر کشته شده‌اند. جامعه این را می‌فهمد و انعکاس آن به روش خودش است. این درحالی است که الان در میدان آزادی به راحتی مواد مخدر فروخته می‌شود.

همه اینها، به نظر من، نیرویی را فراهم آورد که به دنبال فرصتی می‌گشت. طبیعی است که این نیرو وقتی رهبری سیاسی، حزب، قدرت، ابزار و سازماندهی ندارد، به یک محافظه‌کاری غریزی اجتماعی تن می‌دهد. این مثل علم و دانش است. همه دانشمندان و پژوهشگران به طور غریزی به نوعی محافظه‌کارند، یعنی به نوعی از الگوهای علمی موجود کمک می‌گیرند. معمولاً اگر این الگوها برای حل معضلات جواب ندهند، بلافاصله در جست‌وجوی راه نابودی آن الگوها بر نمی‌آیند، بلکه یک نوع محافظه‌کاری دارند. ولی در یک جا بالاخره انقلاب علمی اتفاق می‌افتد و آن درجایی است که الگوهای علمی موجود دیگر به هیچ وجه نمی‌توانند به سؤال‌هایی که علم یا جامعه برمی‌انگیزند، جواب بدهند.

مردم ما قبل از دوم خرداد هنوز محافظه‌کار بودند، چون راه حلی نداشتند، زیرا سرکوب قوی بود، زندان و دستگیری بود، و انتقادهای هم توسط گروه معدودی از روشنفکران شکل می‌گرفت. این را نیز بگویم که بدون بیان نارضایتی‌ها توسط روشنفکران و نویسندگان و سخنرانان، که تعدادشان بیشتر از پنجاه یا صد نفر نیست، امکان متولد شدن دوم خرداد وجود نداشت. تنها نیروی اندیشگی همین بود، که آن هم در چند روزنامه محدود خلاصه می‌شد.

این مجموعه چون دیگر ابزار و سازمانی نداشت، لذا برای اینکه خود را متشکل کند و به یک وضعیت انقلابی بکشانند... اجازه دهید که در همین جا وضعیت انقلابی را توضیح بدهم.

وضعیت انقلابی، وضعیتی است که حکومت دیگر نمی‌تواند حکومت کند و مردم دیگر نمی‌توانند حکومت شوند، یعنی دیگر تحت هیچ عنوان راه آشتی وجود ندارد.

خوب، این وضعیت در ایران به وجود نیامده بود، چه به این خاطر که این فشارها هنوز ناپخته بودند، و چه به خاطر وحشت، یعنی حکومت هنوز می‌توانست حکومت کند. البته افکار عمومی جهان نیز به مثابه یک فشار وارد صحنه شده بود - مثلاً دادگاه میکونوس، یا سوسیال دموکراسی اروپا - اما چنین نبود که این افکار عمومی جهان یک سره بیاید و پای مردم بایستد. دولت‌های غربی به خوبی می‌توانند از راه‌های سپید افکار عمومی را سرکوب کنند. این همان است که مردم و افکار عمومی در ایالات متحده از دولت نمی‌پرسند که تو در افغانستان، یا عربستان، یا کوبا چه می‌کنی؟ پس می‌توان افکار عمومی را کنترل کرد. اما افکار عمومی جهان و علل دیگر، شرایط را در ایران به سمت شرایط انقلابی نمی‌کشاند.

می‌توانیم چنین بگوییم که نارضایتی‌ها و نابسامانی‌ها و نابه‌هنجاری‌های فشرده شده به دنبال یک مقر می‌گشت و در غیاب هر سازمان و حزب، این مقر را در دوم خرداد یافت. غافلگیری بخش‌های وسیعی از حاکمیت نیز، همان‌گونه که آقای باقی فرمودند، به نظر من هم درست است. اما به جز بخش‌های مستقیم و شناخته شده و سازمان یافته حاکمیت، یک روح جمعی ناظر بر حاکمیت هم وجود دارد که در علوم سیاسی باید آن را شناسایی کنیم. این روح جمعی گاه با هشیاری عمل می‌کند. این همان هشیاری است که پیش بینی می‌کند که میرحسین موسوی موضوع را از دست به در می‌برد، ولی آقای خاتمی به هر حال یک روحانی است و ممکن است که بهتر بتواند زبان حفظ منافع مردم و آنچه را که در قانون اساسی آمده، بیان کند.

روحانیت نقش بزرگی در مسائل سیاسی کشور دارد. به این ترتیب میرحسین موسوی حتماً وزنه‌ای کمتر از سیدمحمد خاتمی داشت، زیرا بخشی از روحانیت به نام مجمع روحانیون مبارز - که باخت آنها در مجلس چهارم شوکی را به مردم وارد کرد و دانستند که انتخاب نادرستی کرده‌اند - مدافع اوست. به خاطر برون شد از آن حالت فشار و اختناق مردم در مجلس چهارم اشتباه کردند و اتفاقاً همین امر باعث شد که مردم بلافاصله خود را اصلاح کنند و این امر خیلی جالب است. مجمع روحانیان در مجلس پنجم شرکت نکرد، ولی مردم نشان دادند که خواسته آزادی را از چه کسانی نباید بخواهند و از چه کسانی باید با احتیاط بخواهند.

این مجموعه در دوم خرداد، به نظر من، دولت را به این قضیه رساند که جناح‌هایی که به علت مسائل اقتصادی، فرهنگی و سیاسی از جناح قدرت قبل از خود ضربه خورده بودند، نسبت به معرفی یک کاندیدای مقبول اقدام کنند و این کاندیدا هم آقای خاتمی بود. اما مهندسی سیاسی حاکمیت در این میان از بین نرفت، یعنی حاکمیت هم سعی کرد که خود را تطبیق بدهد.

من تا اینجا با آقای باقی جلو می‌آیم، ولی از اینجا به بعد می‌گویم چون مهندسی سیاسی شکل گرفت و چون آقای خاتمی با همه صمیمیت و صداقت و شرافت سیاسی‌اش که مورد تایید همه ماست به گونه‌ای عمل می‌کند که وضعیت را به وضعیت بازگشت به ریشه برنگرداند، به کار بردن واژه انقلاب برای این پدیده (حتی انقلاب سیاسی) زیاد است.

من سخنانم را این طور خلاصه می‌کنم: آن فشارها، آن محرومیت‌ها و آن مشکلات، نابسامانی‌ها و نا بهنجاری‌ها و نارضایتی‌ها را می‌سازد و به دنبال مغرّی می‌گردد و در این میان دوم خرداد را می‌یابد و دوم خرداد هم آقای 1 خاتمی، 4 خاتمی را نتیجه می‌دهد. حال اگر آقای خاتمی به همان نارضایتی‌ها بازگردد و سعی کند که آنها را ابزار راه قرار دهد و خودش به درون سیستم برود، عملاً اوضاع را به سوی یک انقلاب آرام سیاسی هدایت کرده است. اما ایشان چنین نمی‌کند، بلکه از همان لحظه انتخاب کابینه از کسانی استفاده کرد که عمدتاً مسوول و پدیدآورنده همان مشکلاتی بودند که ایشان را در فرایند دوم خرداد در راس قرار داد. از این زاویه هم که نگاه کنیم، می‌بینیم که ایشان به دنبال یک انقلاب آرام سیاسی نیست، اما اصلاح‌طلبی پیگیر و با صمیمیت و شرافت است – هم شخص ایشان و هم جریانی که تیم ایشان است.

قوچانی: شما اوضاع را به گونه‌ای ترسیم کردید که انباشتی انقلابی و...

رئیس‌دانا: انباشت معطوف به فشارهای انقلابی.

قوچانی: بله و بعد فرمودید که حرکت دوم خرداد حرکت محافظه‌کارانه‌ای بود، یعنی مردم به علت اینکه ظرف مناسبی برای بروز آن انباشت انقلابی‌شان وجود نداشت، مجبور شدند که به صندوق‌های رأی بسنده کنند تا از این طریق تحولی را رقم بزنند. سؤال من این است که چطور برای آن پتانسیل عظیم – ولو اینکه تشکل نیافته بود – این ظرف متناسب بود؟ چرا همین مردم دست به انقلاب نزدند؟

رئیس‌دانا: من به طور خلاصه پاسخ می‌دهم و از دوستان دیگر هم عذر می‌خواهم که وقتشان را می‌گیرم. اولاً آلترناتیو‌هایی که برای یک عمل تند و انقلابی وجود داشت، باید مورد بررسی قرار گیرند. یکی از این آلترناتیوها نیروهای خارج از کشور بود. آیا آنها می‌توانستند رهبری یک انقلاب صادقانه را به عهده بگیرند؟ مطلقاً خیر. خوب، این را مردم هم می‌فهمند و آنهایی را که در خارج بیتوته کرده‌اند، می‌شناسند. پس می‌ماند پتانسیل‌های داخل. این پتانسیل‌ها برای مردم محبوب بودند. واقعه دوم خرداد تا حد زیادی مدیون همین نیروهاست. اینها عبارت بودند از صد – صد و پنجاه روشنفکر منزوی و منفرد که با ایدئولوژی‌های مختلف فقط به عشق میهن و مردم کار می‌کردند. بعضی با ایدئولوژی‌های فوق آزادی‌خواهانه، برخی با ایدئولوژی‌های کاملاً چپ و عدالت‌خواهانه، برخی هم با ایدئولوژی‌های کاملاً مصلحانه و اخلاق‌مند مذهبی به میدان آمدند. همه اینها یک همسویی و همفکری داشتند. مجموعه معضلات و گره‌هایی که مردم با آن روبه‌رو شده بودند، اینها را به هم متصل می‌کرد. نتیجه آن را هم دیدیم.

روشنفکر جماعت نمی‌تواند سازمانده سیاسی بشود – لنین استثنا بود، او روشنفکری بود که ذاتاً سازمانده سیاسی بود و در جریان حزب سوسیال دموکرات رشد کرده بود – روشنفکر منزوی و پراکنده، هر چند هم که انقلابی و پرشور باشد، نمی‌تواند کاری کند.

از همه مهم‌تر، مگر در این مدت، جمهوری اسلامی وقتی را به معرفی ما اختصاص داده بود؟ هنوز که من اینجا در خدمت شما هستم، در رادیو و تلویزیون ممنوع‌التصویر هستم. مردم بالاخره برای رای‌دهی و شناخت باید چهره‌ها را هم ببینند. پس به نظر من سرکوب جدی و بازدارندگی جدی بود.

اینکه می‌گویم مردم مجبورند که محافظه‌کارانه عمل کنند، این محافظه‌کاری ناشی از انفعال نبود، ناشی از هوشمندی بود. این تنها موقعیتی بود که برای مردم به وجود آمده بود. حتی می‌خواهم بگویم که مردم عمق فرمایش‌های آقای خاتمی را بهتر از روشنفکران درک کردند، یعنی بهتر فهمیدند که او با طرف مقابلش تفاوتی معنی‌دار دارد. حتی برخی از روشنفکران، تندروی می‌کردند و می‌گفتند ما تفاوت معنی‌داری میان این دو قطب نمی‌بینیم، ولی مردم این تفاوت را می‌دیدند، کما اینکه او را برگزیدند. اما باید توجه کنیم، اگر آقای خاتمی به ریشه‌ها برگردد، در واقع می‌توانیم بگوییم یک جریان انقلابی آرام آرام در حال شکل‌گیری است. اما اگر به ریشه باز نگردد، فقط می‌توانیم بگوییم ایشان اصلاح‌طلب - البته پیگیر - است. گرچه من معتقد نیستم که اصل واقعه دوم خرداد یک انقلاب بوده است. در این مورد با آقای باقی موافق نیستم.

قوچانی: اگر روشنفکرها توانایی سازماندهی داشتند و ویژگی‌هایی را که شما گفتید کسب می‌کردند، آیا می‌توانستند انقلابی انجام دهند؟

رئیس‌دانا: بیست سال فرصت از دست روشنفکران رفته بود. آنها لااقل چهار سال وقت لازم داشتند تا جبران کنند. شما روشنفکران را کنار بگذارید، همان نهضت آزادی که سابقه مبارزاتی‌اش خیلی بیشتر از همه بوده و مهندس سیاسی مرحوم آیت‌الله خمینی بود و شکل اولیه دولت را بعد از انقلاب ساخت، از ذهن مردم بیرون رفته است.

من امسال برای سالگرد مرحوم دکتر مصدق رفته بودم. در همان نزدیکی ده احمدآباد جوانی پرسید: چه خبر است و این احمدآباد کجاست که همه می‌آیند و سراغ آن را می‌گیرند؟ پس در واقع حصر فرهنگی و شست و شوی مغزی به طور جدی عمل کرده بود. بنابراین، اگر به روشنفکران یا گروه‌هایی که مورد نظر من است، یا نهضت آزادی، یا جبهه ملی، شش ماه یا یک سال وقت می‌دادند، معلوم است که زورشان به آقای خاتمی نمی‌رسید، چرا که آقای خاتمی یک پشتوانه عمیق مذهبی و روحانی دارد، ضمناً روحانی جلیل‌القدری است. این شناسایی خیلی سریع برای مردم حاصل شد. ولی اگر فرصت بیشتری داده شود و روشنفکران هم بتوانند در راستای خواسته‌های مردم حرکت کنند، حتماً به فرصت‌هایی عالی دست می‌یابند. مثلاً اگر الان فرصتی به یک حزب خودانگیخته با پایه‌های مردمی داده شود و او هم کارش فقط این باشد که به آقای خاتمی حمله کند، مسلم است که اشتباه کرده است، چون آقای خاتمی محبوبیت مردمی دارد. این محبوبیت هم به خاطر نشان دادن عملکرد مشخص آزادی سیاسی ایشان است. پس اگر کسی در رابطه با ایشان دست به اشتباهی خطیر بزند، خودکشی کرده، ولی اگر خواسته‌های آقای خاتمی را خوب تشخیص دهد و ضمن ارتباط با مردم دست به طرح انتقادهای عمیق و مشفقانه بزند، ممکن است محبوبیتش از آقای خاتمی هم بالاتر برود. این محال نیست.

قوچانی: آقای محمدی، من مطمئنم شما می‌خواهید نظریه انقلاب را نقد کنید.

محمدی: نه، من نکات دیگری دارم که به بحث دوستان نزدیک است.

قوچانی: شما در بحث خود گفتید که هر انتخاباتی رفورمیستی است و رفورم قبلاً هم اتفاق افتاده بود. در همین رابطه شما به مجلس پنجم اشاره کردید. اگر رفورم در مجلس پنجم هم اتفاق افتاده بود، پس چرا انتخابات مجلس پنجم این اهمیت را پیدا نکرد؟ شما پیش‌بینی کردید که ممکن است این انتخابات تکرار شود و به چیزی طبیعی تبدیل شود. چقدر این احتمال خود را قوی می‌دانید؟

محمدی: برای پاسخ به این سؤال باید نکات بنیادی‌تری را مطرح کنیم. دوستان بحث تحولات اجتماعی و زمینه‌های آن را طرح کردند. در مورد این که تحول در ایران اجتناب‌ناپذیر بوده است، باید بگویم که در دوران معاصر ما در همه جوامع تحول اجتناب‌ناپذیر است. مشکلاتی را نیز که دوستان گفتند، تقریباً در همه جوامع به چشم می‌خورد. بیکاری و اعتیاد و بحران‌های جنسی همه جا هست و خاص ایران نیست. ما برای اینکه این تحول را توضیح بدهیم، نامگذاری وضعیت انقلابی چندان مناسب نیست، به علت این که آنچه انقلاب را انقلاب می‌کند، روش‌هاست، نه محتوای خواسته‌های مردم. اگر شما از طریق براندازی و با رفتارهای زیرزمینی غیرشفاف و تشکیلات پنهان و خشونت وارد میدان شوید، روش‌هایی است که یک تحول اجتماعی را به یک انقلاب تبدیل می‌کند. در مقابل آن، آنچه یک تحول اجتماعی را به اصلاح‌طلبی تبدیل می‌کند، روش‌هاست: روش‌های پرهیز از خشونت، حرکت براساس قانون، و نکاتی مثل آن.

در بحث‌های دوستان تقریباً به نحوی فرضیه انقلابی دائمی مفروض است. من خودم معتقدم که مفهوم انقلاب دائمی یک مفهوم متناقض‌نما است (Paradoxical) از آن تعبیری است که مفاهیم متناقض در کنار هم نشسته‌اند، زیرا انقلاب نمی‌تواند دائمی باشد.

آنچه پس از بحث دوستان باید به سراغ آن برویم، این است که بر فرض صحت تمام سخنان دوستان و پذیرش اینکه وضعیت، وضعیتی انقلابی است، اما چرا این وضعیت خود را به این شکل نشان می‌دهد؟ چرا به شکل این مشارکت انبوه رخ می‌دهد؟ دوم خرداد- همان طور که گفتم - یک پدیده غیرمنتظره بود. مشخصه دیگرش مشارکت زیاد بود. آنچه دوم خرداد را از انتخابات قبلی متمایز می‌کند حضور سی میلیون رأی‌دهنده در آن و بیست میلیون رأی آقای خاتمی است. اما این مشارکت بالا چه علتی داشت؟ من شش توضیح برای این مشارکت دارم:

توضیح اول در واقع توضیحی است برای آن حرکت رفورمیستی که شما در متن سؤال گذاشته‌اید (و می‌پرسید: چرا این حرکت رفورمیستی است؟) نکته اول ورود هزینه‌های روش‌های براندازانه به خودآگاهی جمعی مردم است، یعنی نسل 40 تا 70 ساله‌ای که الان هستند، هزینه‌های انقلاب به خودآگاهی‌شان رسیده و خوب

نشست کرده است. دیگر کسی حاضر نیست که هزینه‌های براندازی را بپردازد (برای انتظاراتش، قبل از انقلاب، و برای مطالباتش، بعد از انقلاب).

نکته دوم در صحبت‌های دوستان به آن توجه نشد و آقای باقی هم بیشتر با مقایسه مهندس موسوی و آقای خاتمی می‌خواستند نشان دهند که حاکمیت در مقابل این حرکت ایستاده بود. آقای باقی دو چیز را از هم تفکیک نکردند و این دو خلط شدند: یکی اراده سیاسی و دیگری ساخت سیاسی. بله، اراده سیاسی حاکمیت اقتضای اصلاحات را نداشت و هنوز هم چندان ندارد، ولی ساخت سیاسی که ما داریم بن‌بست ندارد. یعنی قانون اساسی و نیروهایی که حضور دارند بن‌بست ندارد. هر اصلاحی که شما بخواهید در این نظام اجرا کنید می‌توانید در چارچوب همین ساخت سیاسی آن را پیش ببرید. یعنی اگر بخواهید مجموعه نهادهای حاکمیت را مسوول و قانونی قرار دهید، راه باز است.

حرف آقای رئیس دانا کاملاً درست است که در طول بیست سال مرتباً حقوق شهروندی و قانونی شهروندان ایرانی نقض شده است. ولی از آن طرف هم این نکته هست که افراد می‌دیدند که در چارچوب همین نظام می‌توان اصلاحاتی را انجام داد، و به همین علت در انتخابات آن چنان مشارکت کردند.

نکته سوم انتقال نقطه برآیند نیروهای سیاسی موثر در چارچوب دولت - ملت ایران از خارج به داخل است. من معتقدم که اصولاً ما نباید پدیده‌هایی مثل دوم خرداد را در چارچوب بین‌المللی تحلیل کنیم، چون برآیند نیروهای سیاسی موجود، در داخل است. از همین جاست که می‌گویم گرچه ایمان استقلال مساله نیست - همان یادداشتی که آقای مردیها چندی پیش در نشاط نوشته بودند - ولی انتقال برآیند نیروها از خارج به داخل مساله است. الان مشکل افغانستان این است که بخش اعظم این نقطه برآیند در خارج از افغانستان است، نه در داخل آن. در ایران این نقطه برآیند در داخل است. در این حال افراد به سمت حرکت‌های اصلاح‌طلبانه از کانال مشارکت می‌روند.

نکته چهارم این که مردم سعی کردند تا از طریق مشارکت روند اصلاحات را پیش ببرند. اگر ما مطالبات انباشته را از هم تفکیک کنیم (مطالبات حقوقی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی)، باز چشم‌انداز من به موضوع با چشم‌انداز دوستان متفاوت است. دوستان بر مطالبات اقتصادی تاکید می‌کنند، ولی هم شخصیت آقای خاتمی و هم برنامه‌ای که عرضه شد بیشتر بر مطالبات سیاسی و فرهنگی تاکید داشت تا مطالبات اقتصادی مردم. اگر به مجموعه بحث‌های قبل از انتخابات در مطبوعات مراجعه کنیم، می‌بینیم که این انتظار در مردم بود که آقای خاتمی را برای تحولات سیاسی و فرهنگی می‌خواهند، نه برای تحولات اقتصادی، زیرا چنین چهره‌ای در مورد آقای خاتمی قابل تصور نبود.

نکته پنجم این است که دوستان از یک مطلب غفلت می‌کنند: نظام جمهوری اسلامی مشروعیت خود را از دست نداده بود. وضعیت انقلابی در جایی پیش می‌آید که یک نظام سیاسی مشروعیت خود را از دست می‌دهد. نظام جمهوری اسلامی چنین نبود، اما بحران مشروعیت داشت. به همین علت است که در چالش‌های دوره انتخابات، مباحث فرهنگی نقش درجه اول را پیدا می‌کنند. بحران مشروعیت در ایران، خود را در بحث فرهنگ نشان می‌دهد، چون حوزه سیاست و نیروهای آن کوچک‌اند و احزاب حضور چندانی ندارند، اما در حیطه فرهنگ و

رسانه‌ها می‌توان مجموعه چالش‌های سیاسی معطوف به فرهنگ سیاسی را دید. نظام جمهوری اسلامی بحران مشروعیت خود را با نوعی مهندسی سیاسی کاهش داد: با پذیرش آقای خاتمی، و حتی پس از آن، با پذیرش رأی مردم. اگر رأی مردم پذیرفته نمی‌شد، بحران مشروعیت تزیید می‌یافت. ولی وقتی رأی مردم پذیرفته شد، بیانگر این نکته بود که نظام می‌خواهد آن بحران را کاهش بدهد.

نکته ششم درباره نقش روشنفکران در پدیده دوم خرداد است که دوستان هم اشاره کردند، ولی من بر وجه اصلاح‌طلبانه آن تأکید می‌کنم. وجه مشترک روشنفکران ایرانی در دهه دوم انقلاب، تأکید بر عقلانیت است. این نکته باعث شد که ما به سمت تحولات آرام و تدریجی و پذیرش قواعد بازی سیاسی برویم. اینها همه نتایج پذیرش آن عقلانیت بود. البته در میان روشنفکران ایرانی نگرش‌های مختلفی نسبت به عقلانیت وجود دارد، از عقلانیت ابزاری تا عقلانیت انتقادی. ولی آنچه مورد وفاق بود، نوعی عقلانیت بود که خود را در یک حرکت آرام در حیطه انتخابات نشان داد.

باقی: اول باید توضیحی در مورد تصور خودم از انقلاب بدهم، زیرا وقتی می‌گویم انقلاب، فوراً در ذهن دوستان، انقلاب اسلامی، انقلاب اکتبر روسیه یا انقلاب فرانسه تداعی می‌شود. تصور من اصلاً چنین چیزی نیست. انقلاب‌هایی را که در دنیا رخ داده‌اند، به دو دسته تقسیم می‌کنند: به بعضی‌ها می‌گویند انقلاب مادر، یعنی الگویی منحصر به فرد، گروه دوم انقلاب‌های پیرو هستند، یعنی الگوی آنها تقلیدی است.

وقتی که ما از انقلاب اسلامی و انقلاب دوم خرداد بحث می‌کنیم، باید متوجه تفاوت آنها باشیم. من آنچه را که در دوم خرداد اتفاق افتاد، انقلابی مکمل انقلاب اسلامی می‌دانم، نه یک چیزی در مقابل آن، یا شاید بازگشتی به انقلاب اسلامی برخلاف این تصور که برخی از دوستان در تحلیل‌های خود وانمود می‌کنند که گویی دوم خرداد رویکرد جدیدی است که پشت به انقلاب اسلامی دارد و عدول از آن است.

اگر انسان دوبار به دنیا می‌آید، چنانچه در بار دوم با همان علوم و تجربه‌های خود می‌خواست زندگی کند، چگونه می‌شد؟ درواقع دوم خرداد تحقق این فرض محال بود، یعنی مردم ما دوباره به صدر اول بر می‌گردند و نشان می‌دهند اگر بخواهند دوباره انقلاب کنند، چگونه این کار را می‌کنند.

تعریف انقلاب یک جنبه قراردادی دارد. همه تعاریف این گونه‌اند. شما می‌بینید که تحولاتی اتفاق افتاده است. از این تحولات صفاتی را انتزاع می‌کنیم: در روسیه، فرانسه و ایران، حوادثی که به نام انقلاب رخ داده، دارای صفات برجسته‌ای است. اولاً این حوادث نقطه عطفی در تاریخ آن جوامع بوده‌اند؛ دوم این که مردمی، وسیع و فراگیرند؛ سوم اینکه تخریبی‌اند؛ چهارم اینکه منجر به دگرگونی در همه نهادهای اجتماعی و جنبه‌های حیات اجتماعی و اخلاقی جامعه می‌شوند؛ پنجم اینکه دارای ایدئولوژی‌اند؛ ششم اینکه دارای رهبری‌اند؛ این صفات که انتزاع شد، انقلاب را تعریف کرده، و می‌گوییم انقلاب رویدادی است که نقطه عطفی را در تاریخ آن ملت به وجود می‌آورد، مردمی است، فراگیر است، رهبر دارد، و... پس همه آن صفات انتزاع شده را تبدیل به یک گزاره کرده، به عنوان تعریف انقلاب ذکر می‌کنیم. به این ترتیب، تعریف انقلاب تعریفی ایستا نیست. ممکن است که در قرن هجدهم

حوادثی را با صفات مشابه انقلاب بدانیم، ولی دو قرن بعد حادثه‌ای رخ دهد که برخی از صفات آن متفاوت است. در عصر مدرن یک انقلاب با تمام آن صفات قرن هجدهمی امکان‌پذیر نیست.

محمدی: انقلاب اسلامی سال 57 حرف شما را نقض می‌کند.

باقی: می‌خواهم بگویم تعریف انقلاب تعریفی پویاست و می‌تواند اصلاح بشود. ما می‌توانیم انقلابی داشته باشیم که همه آن صفات را داشته باشد، ولی تخریبی نباشد، و مثلاً آن را انقلاب سفید بنامیم.

قوچانی: به هر حال این یک پیشنهاد است.

باقی: اصلاً تعریف انقلاب نمی‌تواند یک تعریف ایستا باشد.

محمدی: آقای باقی، از آن شش ویژگی که برشمردید، اگر چند تا غایب بود، باز هم می‌توان به آن رویداد نام

انقلاب داد؟ آیا اگر سه ویژگی را نداشت، دیگر انقلاب نیست؟

باقی: توضیح می‌دهم. این که می‌گوییم انقلاب نقطه عطف است، با سخن آقای محمدی اصطکاکی به وجود می‌آورد. شما می‌گویید آنچه اتفاق افتاد یک انتخابات بود. من می‌گویم اگر یک انتخابات بود، پس شما چرا انتخابات قبلی را نقطه عطف نمی‌گیرید؟ نقطه عطف، یعنی این که تاریخ شما به دو دوره قبل و بعد از آن تقسیم شود. ما الان می‌گوییم مطبوعات قبل از دوم خرداد و مطبوعات بعد از دوم خرداد، یا جنبش دانشجویی قبل و بعد از دوم خرداد و... شواهد و علل فراوانی هست که این حادثه یک انتخابات صرف نبود، بلکه یک نقطه عطف بود.

اما از حیث مردمی بودن آن نیز دو - سه نکته درخور توجه است: یکی اینکه در جامعه ما، برخلاف جوامع سنتی و توده‌ای، و حتی تا حدودی برخلاف جوامع مدرن، یک خودآگاهی جمعی به وجود آمد (که علل پیدایش آن را قبلاً بیان کردم) این خودآگاهی حتی در اقشار روستایی و دورافتاده هم خیلی بالا بود. بهترین شاهد آن، تناسب و تقریباً یک دستی آرای ساکنان شهرها و روستاهاست. چه در انتخابات ریاست جمهوری و چه در انتخابات شوراها نرخ 75 درصد، با کمی تفاوت، در شهر و روستا برابری می‌کند. این خودآگاهی جمعی فراگیر بود. از آن طرف، جناح راست تصور می‌کرد که خاتمی ممکن است آرای بیش از آنچه را که آنان تصور می‌کردند، به خود

اختصاص دهد (نه این که پیروز بشود). از نظر آنان 1 خاتمی، 4 خاتمی رأی نمی‌آورد، ولی تمرکز و محوریتی پیدا می‌کرد و می‌توانست همواره نامزد پیروز را به چالش بطلبد. همین که آنان احساس کردند آرای خاتمی ممکن است بیش از برآورد آنان باشد، تهاجم وسیعی را شروع کردند. همین تهاجم باعث شد که مردم براساس خودآگاهی‌شان به این نتیجه برسند که خاتمی علی‌رغم برآوردهای حاکمیت وارد عرصه رقابت شده و چون پس از تأیید صلاحیتش امکان کنار نهادن او نبود، لذا عده‌ای می‌خواستند او را تخریب کنند تا آرایش کاهش یابد. مردم در همین موقع احساس کردند که فرصتی برای اعلام موضع به وجود آمده است.

محمدی: اعلام موضع انقلابی؟

باقی: در بخش‌های بعدی توضیح می‌دهم که موضع‌شان چیست. نارضایتی‌های مردمی به جای این که از لوله تفنگ بیرون بیاید و با شلیک گلوله خود را نشان دهد، با ریختن برگ رأی خود را نشان داد.

قوچانی: ببخشید. پیش فرض آقای محمدی این بود که تفاوت انقلاب و اصلاح در روش است. این که شما می‌فرمایید مردم به جای شلیک گلوله، رأی شلیک کردند، آیا این پیش فرض را قبول دارید یا با آن مخالفید؟

باقی: خیر، مخالف نیستم.

قوچانی: بنابراین، با این ملاک دیگر انقلاب در مورد دوم خرداد معنی پیدا نمی‌کند.

باقی: با آن تصویری که گفتم از انقلاب دارم، آن چیزی که در دوم خرداد رخ داد بیش از اصلاح و کمتر از انقلاب بود.

قوچانی: پس انقلاب نبود.

باقی: به همین علت است که می‌گوییم انقلاب آرام، یا اصلاحات رادیکال. مراد ما از انقلاب چیزی مثل انقلاب اسلامی و انقلاب روسیه و فرانسه نیست. یک اشتباه که در سخنان دوستان نیز وجود داشت، این است که می‌گویند بعد از دوم خرداد ما شاهد تحولی در نهادهای اجتماعی و سیاسی نبودیم (یعنی آنچه پس از انقلاب‌ها رخ می‌دهد) بعداً خواهیم گفت که انقلاب ممکن است به دنبال ایجاد یک تحول باشد، ولی موفق نشود. ما هیچ وقت نباید براساس عوارض و نتایج بعدی، یک انقلاب را تخطئه کنیم.

قوچانی: خود آقای خاتمی نیز تأکید می‌کنند که من دنبال این گونه تحولات نبودم. مطالباتی که در یک انقلاب طرح می‌شود نیز در برنامه آقای خاتمی و نزدیکان ایشان دیده نمی‌شود، یعنی حتی پیش از تحقق این تحول نیز گفته می‌شد که چندان تحول انقلابی‌ای صورت نخواهد گرفت.

محمدی: در ضمن آقای باقی بحث مردمی بودن را به برابری آرای شهر و روستا تحویل بردند.

باقی: این یک جنبه است. یک جنبه نیز فراگیری آن است. برای اولین بار است که پس از فراندوم جمهوری اسلامی، شاهد حضوری چشمگیر، در حد 80 درصد مردم هستیم. فراگیر بودن یک انقلاب به این معناست که حتی بدنه حاکمیت، سر حاکمیت را همراهی نمی‌کند. همین اتفاق در دوم خرداد افتاد. در جریان دوم خرداد یک سری از نهادهایی که جناح مسلط همیشه تصور می‌کرد می‌تواند در شرایط بحرانی از آنها برای سرکوب استفاده کند، در حد 75 درصد به نفع آقای خاتمی رأی دادند. اتفاقاً یکی از چیزهایی که باعث شد که جناح مسلط در مقابل دوم خرداد تسلیم شود، همین بود.

آنچه در دوم خرداد رخ داد، تخریبی نبود، زیرا در یک ساخت توتالیتار پدید نیامده بود، بلکه در ساختی پدید آمد که در نظام حقوقی خود جمهوریت را پذیرفته بود، از مشروعیت سابق خود نیز همچنان ارتزاق می‌کرد - اگرچه مشروعیت جدیدی نداشت - و علاوه بر اینها این واقعه در میانه نسل اول و دوم انقلاب رخ داد. اگر در نسل سوم انقلاب رخ می‌داد، احتمال انقلابی بودن آن به معنای سنتی خیلی قوی‌تر بود. تجربه نسل اول نشان داده بود که

انقلاب هزینه دارد و معلوم نیست که انقلاب و تغییر کل سیستم لزوماً راه حل منحصر به فرد بهبود اوضاع باشد. اینها موجب شد که این رویداد تخریبی نشود.

آقای رئیس دانا گفتند که ما پس از دوم خرداد در نهادهای اجتماعی دگرگونی ندیدیم. من می‌گویم که ممکن است جنبش‌های اجتماعی ناکام بمانند، یا حتی انقلابی صورت بگیرد، ولی بعد از پیروزی شکست بخورد (مثلاً در اثر کودتا). آیا در این صورت می‌توان گفت که آن حادثه انقلاب نبوده است؟ ممکن است که یک رویداد همه شرایط انقلاب را داشته باشد، اما بعد از آن ناکام بماند.

مسئله دیگر این که اساساً هیچ کس نگفته است که انقلاب مقارن است با تغییر در همه جنبه‌ها و شئون حیات اجتماعی. تعریف لنین این است که تحول و تغییر در نهادهای اجتماعی قبل از انقلاب آغاز می‌شود، اما بعد از انقلاب تداوم پیدا می‌کند، یعنی بخش اعظم تحولات نهادی بعد از انقلاب واقع می‌شود.

محمدی: اینها تبصره‌هایی است که معمولاً مفهوم انقلاب را تهی می‌کند. با این تبصره‌ها مرز انقلاب با اصلاح برداشته می‌شود. ما باید مفاهیم را طوری به کار بگیریم که مرزبندی‌های‌شان حفظ بشوند.

باقی: به هر حال، به این علت که هر تحول اجتماعی امری دیرپاست، شما نمی‌توانید بگویید که این تحول در این نقطه آغاز می‌شود و در این نقطه پایان می‌یابد. در همه انقلاب‌ها هم اولین رویداد تحول در نظم سیاسی است. تحول در شئون اجتماعی و اخلاقی پس از انقلاب به وقوع می‌پیوندد. به هر حال، ممکن است که این اتفاق بعد از دوم خرداد نیفتاده باشد، ولی این علت نمی‌شود که ما ماهیت انقلابی را - با آن تصویری که من دارم - نادیده بگیریم.

البته اگر این حادثه آثار انقلابی نداشت، تا حدی به علت مقاومت‌هایی بود که آن ساخت سیاسی یا حاکمیت سیاسی داشت - هم تداوم آن مقاومت‌ها و هم. کاراکتر آقای خاتمی، آن ظرفیت را خیلی همراهی نمی‌کرد. شاید هم مصلحت‌اندیشی‌های به جایی در کار بود. ولی به هر حال اینها باعث شد که آن آثار انقلابی که مردم انتظار داشتند پس از دوم خرداد اتفاق نیفتد.

در مورد ایدئولوژی نیز ممکن است شما بگویید هر انقلابی لزوماً دارای ایدئولوژی است. اگر هدف انقلاب ایجاد دگرگونی در کل سیستم باشد، لزوماً باید ایدئولوژی هم داشته باشد. اما اگر هدف این باشد که وضع موجود را دگرگون کند، ولی نظام سیاسی را حفظ کند، در این صورت دیگر نیازی به ایدئولوژی ندارد.

در مورد رهبری نیز دوم خرداد رهبری خود را پیدا کرد. البته معنی این سخن این نیست که رهبری آن دقیقاً برآورنده ظرفیت‌ها و مطالبات موجود بود.

اعتقاد من این است که اگر ما بسیاری از صفات و ویژگی‌های یک انقلاب را انتزاع کنیم، با آنچه در دوم خرداد رخ داد، تطبیق می‌کند، منتهی با توجه به این که انقلابی نبود که علیه انقلاب اسلامی صورت گیرد، بلکه بازگشت به آن بود، یعنی تحول وضع موجود جهت بازگشت به اصل انقلاب اسلامی. در واقع دوم خرداد یک انقلاب در انقلاب بود، نه انقلابی ضد انقلاب.

محمدی: من سؤالی تدوینی (نه انکاری) از آقای باقی دارم: انقلاب‌ها معمولاً رهبران کاریزماتیک دارند. آیا آقای خاتمی هم واقعاً چهره‌ای کاریزماتیک است؟ البته من خود منکر این هستم.

باقی: انقلاب‌هایی مثل انقلاب اسلامی یا انقلاب روسیه که می‌خواهند کل رژیم را عوض کنند و کل ساخت سیاسی - اجتماعی را دگرگون کنند، ایدئولوژی می‌خواهند و چون ایدئولوژی می‌خواهند، رهبری لازم دارند، و رهبر هم باید کاریزما باشد. اما آنچه در دوم خرداد رخ داد، گرچه می‌خواست وضع موجود را دگرگون کند، ولی نظام جمهوری اسلامی را به عنوان یک مجموعه حقوقی قبول داشت.

ما باید حاکمیت را از نظام سیاسی جدا کنیم. نظام سیاسی، یعنی مجموعه حقوقی موجود. حاکمیت هم مجموعه‌ای از افراد هستند که در درون نظام حقوقی می‌آیند و می‌روند. ممکن است که نظام حقوقی ده‌ها سال عمر کند، ولی این افراد تغییر کنند. مردم می‌خواستند که این حاکمیت و متعلقات آن در چارچوب‌های نظام متحول بشود. بنابراین، به ایدئولوژی نیاز نداشتند، رهبری را نیز که لازم داشتند کسی بود که محور وحدت باشد. خاتمی تجلی رأی 80 درصد مردم بود. بنابراین، رهبری کاریزماتیک مورد نیاز این انقلاب نبود، بلکه آنچه این انقلاب به عنوان رهبر لازم داشت، یک چنین چیزی بود.

رئیس‌دانا: من ابتدا اشاره‌ای به سخن آقای محمدی می‌کنم که گفتند انقلاب‌ها به رهبران کاریزما احتیاج دارند. از نظر من این طور نیست. این نگرشی شکل‌گرایانه و کالبدشکافانه نسبت به انقلاب است، نه کارشناسانه. انقلاب فرانسه رهبر کاریزما نداشت، اگر هم داشت، تنها برای چند ماه بود. روبسپیر، مارا، دانتون، سن ژوس، هریک برای سه، چهار، یا پنج ماه انقلاب را هدایت کردند و محبوب بودند. همین طور در انقلاب صنعتی انگلستان، محبوب‌ترین شخصیت‌های انقلاب صنعتی ستمگرترین افراد بودند که تاریخ بعداً درباره آنها داوری‌های نادرست بسیاری کرد. باید سازوکارهای انقلاب را شناسایی کرد، حتی در انقلاب آمریکا (انقلاب استقلال) هم شاهد شخصیت‌های کاریزما نیستیم.

دوم اینکه، گرچه من معتقدم که نباید پدیده دوم خرداد را انقلاب دانست، ولی می‌گویم اگر قرار باشد که چنین نگاهی به آن داشته باشیم، از این نظر تأمین است. یعنی آقای خاتمی به قدر کافی محبوبیت دارد - کاریزما ممکن است نباشد، ولی محبوبیت دارد. البته شاید از نظر ایدئولوژی بتوان به انقلاب بودن آن اشکال کرد.

در مورد پاسخ به سؤال شما باید بگویم که اشکالاتی برای پاسخ‌گویی وجود دارد.

آقای می‌گویند که بیکاری همه جا هست، ولی من می‌گویم که چنین نیست. اقتصاد ایران الان 28 درصد بیکاری دارد. موقعی که آقای خاتمی آمد، مدتها بود که کشور با بحران و فقر و گرفتاری روبه‌رو بود. به نظر من دوره تغییر ساختاری آقای هاشمی به اقتصاد ضربه وارد کرد. واقعه اسلام‌شهر و چند بار شورش‌های خیابانی را از یاد نبریم. وقتی 5، 6 یا 7 درصد بیکاری ایجاد شود، مشکل به وجود می‌آید و حتی دولت‌ها ساقط می‌شوند. با آن درآمد نفتی و بدهی که دولت بالا آورد، انتظار نمی‌رفت که فشار و بدبختی اقتصادی را به دوش مردم اندازند. گفته شد که اعتیاد همه جا هست، ولی آیا می‌دانید که نسبت آن در ایران بالاترین است و خانواده‌ها چقدر نگران‌اند؟

مشکلات جنسی همه جا هست. مشکلات جنسی در یک جامعه گذار به این شکل تحمیلی وجود ندارد، زیرا امکان ازدواج هست. برنامه‌های شهری که شهردار تهران تحمیل کرد - علی‌رغم بی‌گناهی و... ایشان - بار تورمی را به دوش مردم انداخت تا حدی که کسی نمی‌تواند ازدواج بکند، یعنی مشکلات جنسی اینک جدی است.

در مورد شش توضیح آقای محمدی نیز توضیحی دارم: ایشان فرمودند که مردم به این علت به دوم خرداد رسیدند که فهمیدند کسی حاضر نیست هزینه‌های براندازی را بپردازد. اما باید بگویم که مردم از این حساب‌ها نمی‌کنند. آنها انقلاب را با چرتکه انجام نمی‌دهند، انقلاب تحمیل می‌شود. وقتی نظم موجود نتواند به خواست‌های مردم پاسخ دهد، انقلاب به پدیده ذهنی تبدیل می‌شود و تاوان آن را مردم باید بپردازند و حکومت‌هایی که انقلاب را به مردم تحمیل کرده‌اند. مردم یا رهبران و روشنفکران انقلابی برای ظهور انقلاب تصمیم نمی‌گیرند. الان همه حاضرند که برای جریان دوم خرداد نیرو بدهند.

در همین قانون اساسی قرار بر این شد که بازی را دارای مقررات کنیم. حال چه کسی این قواعد را به هم می‌زند؟ همان کسی که از منافع اقتصادی به هم زدن آن سود می‌برد. اگر بازی به هم خورد و توفانی وزیدن گرفت و همه خانه‌ها را شکست، باید مسئولان آن را پیدا کرد. تاوان اجتماعی مصیبت‌ها حدی دارد.

می‌فرمایید که اراده سیاسی خواست اصلاحات را نداشت و میان اراده سیاسی و ساخت سیاسی تفاوت است. درست است، ولی باید بیفزاییم که اراده سیاسی از ساخت سیاسی بر می‌خیزد. دولت‌ها تا حد زیادی طبقاتی‌اند. دولت آقای هاشمی رفسنجانی دولتی در راستای منافع طبقاتی معین بود. دولت آقای خاتمی دولتی است که جامعه مدنی را مطرح می‌کند، و اگر بگذارند، نشان خواهیم داد که در جامعه مدنی می‌باید اتحادیه‌های صنفی و جنبش‌های کارگری نقش بسیار بالایی داشته باشند.

به هر حال، مکرر گفته‌ام که دولت خاتمی جزو معدود دولت‌هایی در تاریخ ایران است که منافع مستقیم اقتصادی ندارند، مثل دولت مرحوم مصدق یا امیرکبیر یا حتی دولت بازرگان.

آقای محمدی همچنین به انتقال برآیند نیروها از خارج به داخل اشاره کردند. می‌گویم که این نیروها قبلاً هم در خارج نبودند. ما مدت‌هاست که استقلال داریم و دیگر از خارج برای ایران تصمیم نمی‌گیرند.

محمدی: بحث من واقعیت نبود، گفتم که در تصور مردم برآیند نیروهای سیاسی به داخل منتقل شده است.

رئیس‌دانا: اگر سخن شما این بوده، من حرف خود را اصلاح می‌کنم. می‌توانیم همین سخن را تحت عنوان ناسیونالیسم و ملی‌گرایی ذکر کنیم. هویت ملی انگیزه بود. تا مدت‌ها این هویت زیر علامت سؤال رفته بود. تا مدتی پیش ملی‌گرایی فحش تلقی می‌شد. در این صورت با شما هم عقیده‌ام.

همچنین گفتید که خاتمی بیشتر بر مطالبات سیاسی و فرهنگی تأکید داشت تا اقتصادی. اصلاً برنامه انتخاباتی ایشان این بود. ایشان بر مطالبات اقتصادی هم بی‌تأکید نبود و معیشت مردم را فراموش نکرد. اگر هم فراموش کند، اشتباه است. اما ایشان در واقع مطالبات فرهنگی و سیاسی را به عنوان یک حرکت استراتژیک پذیرفت. این درست است.

بحران مشروعیت نیز یکی از انگیزه‌های این مشارکت گسترده بود، همچنین تأکید بر عقلانیت. ما به طور کلی حوزه عقلانیت را به دست فراموشی سپرده‌ایم. حوزه عقلانیت از حوزه آزادی‌خواهی جدا نیست. در این مورد کاملاً نظر آقای محمدی را تأیید می‌کنم.

حال به پرسش شما باز می‌گردم: آیا این حادثه تکرار می‌شود، یا یک بار برای همیشه اتفاق افتاد؟ من اول بگویم که من احزاب موجود ایران را حزب به معنی واقعی نمی‌دانم. من حتی معتقدم که حزب توده به معنای واقعی

حزب‌تر بود، برای این که از میان طبقه کارگر - و عمدتاً از طبقه متوسط - عضوگیری کرد. اما الان کارگزاران، یا جبهه مشارکت، یا همبستگی را نگاه کنید. این‌ها گروه‌هایی در بالا نشسته‌اند و حوزه‌های تعلیم حزبی ندارند. اتفاقاً اگر چنین بشود، من این قسمت از حرف آقای محمدی را قبول می‌کنم، ولی در قسمت دوم آن مایلیم نتیجه‌گیری خود را بکنم. فقط در صورتی که احزاب واقعی باشند و از پایین شروع کنند بر سر انتخابات پارلمانی و مبارزه‌های حزبی برخورد‌های سیاسی و جدی وسیعی خواهیم داشت. این موضوع جامعه را به سمت یک حرکت معقول دموکراتیک هدایت می‌کند. یعنی احزاب نماینده گروه‌های اجتماعی و اقتصادی ویژه خواهند بود و این گروه‌ها باید بدانند که مجبورند در جامعه زندگی سیاسی کنند. در واقع فقط احزاب کارگری و احزاب اقشار پایین نمی‌بازند، آنها همین الان هم بازنده‌اند.

این‌ها در جامعه مدنی چیزهایی را خواهند آموخت و همین مایه خوشحالی است. به همین سبب فکر نمی‌کنم که دموکراسی مانع عدالت باشد.

فرمایش آقای باقی که گفتند: دوم خرداد را رویکردی به انقلاب اسلامی می‌بینم، مورد قبول من نیست. اگر آن انقلاب اسلامی که ما از سال 56 و 57 تجربه کردیم و تا سال 58 و 59 نیز آمد، منظور باشد، من دوم خرداد را چنان چیزی نمی‌بینم، به خاطر این که شعارهای این دو فرق داشت. در اینجا شعار استقلال جای خود را به شعار هویت ملی داد. شعار جمهوری اسلامی به این سمت رفت که اصلاً محتوای این جمهوری روشن شود، یعنی حرکت به سوی عقلانیت. مردم در زمان انقلاب سال 57 فکر می‌کردند هویت حکومت اسلامی روشن است، ولی الان دریافته‌اند که چنین نیست. اگر ایشان می‌گویند که این پدیده برای روشن شدن وضعیت گذشته بود، من با ایشان همسو هستم. اما این که می‌گویند نسل دوم انقلاب به صحنه آمد و به صدر اول انقلاب بازگشت، نظر من این نیست. چون نسل دوم درکی از صدر اول نداشت. این نسل، به گمان من، با درکی مستقل‌تر آمد. اما اگر بگوییم ایدئولوژی اسلامی به طور مستقیم یا غیرمستقیم وجود داشت و در دوم خرداد نتوانست از آن جدا شود، سخن درستی است. ایدئولوژی اسلامی، شیعی، ملی در مردم ما با قدرت عمل می‌کند. بنابراین، ما انقلاب بدون تخریب نداریم. گرچه امید است که تخریب انقلاب‌ها کمتر باشد، ولی به هر حال تخریب به وجود می‌آید، به ویژه وقتی در مقابل انقلاب مقاومت شود. اگر به نظر آقای باقی، پدیده دوم خرداد انقلاب است، تخریب آن قطعی است. اگر کسی می‌خواهد جلوی تخریب را بگیرد آرمان‌های اولیه انقلاب را، به قول شما، چنان از او خواهد گرفت و آن را از محتوا تهی خواهد کرد که دیگر نامی از انقلاب برای آن نمی‌ماند.

گفتید که انقلاب ممکن است شکست بخورد. درست است، انقلاب‌های شکست خورده داریم - همان طور که مارکس با جمله معروفش می‌گفت: انقلاب مرد، زنده باد انقلاب! انقلاب ناقص‌الخلقه هم داریم (که گاهی در مورد انقلاب روسیه گفته می‌شود).

در مورد امکان تکرار این پدیده می‌گویم بله، مردم چندین بار دیگر از این حرکت‌های مسالمت‌آمیز خواهند کرد. ولی اگر این حرکت دامنه‌دار شود، من به هیچ‌وجه مسئولیت آن را با جنبش دوم خرداد، با روشنفکران، یا روشنفکران مذهبی نمی‌بینم. من مسئولیت آن را متوجه کسانی می‌دانم که موانع ایجاد می‌کنند و این موانع ممکن است وضعیتی را به وجود آورد که هزینه آن برای مردم خیلی گران باشد.

محمدی: برای پاسخ‌گویی به این پرسش که آیا ماجرای دوم خرداد تکرار شدنی هست یا نه؟ باید دو سه نکته را عرض کنم. معتقدم این حادثه به همین شکل عقلایی تکرارشدنی است. با این توضیحاتی که می‌گوییم: یکی این که اگر ما بخواهیم حرکت دوم خرداد را انقلاب بدانیم، باید در مقابل، یک ضد انقلاب بتراشیم و هر دو طرف این ماجرا (یعنی هم تصور انقلابی و هم تصور ضدانقلابی طرف مقابل) باعث می‌شود که ما مجموعه تفاوت‌ها و تنوع‌هایی را که در انتخابات وجود داشت (چه کسانی که به آقای خاتمی رأی دادند و چه کسانی که به رقیب او رأی دادند) نادیده بگیریم. این تنوع هم در انتخابات خبرگان و هم در انتخابات شوراها خود را نشان داد و هرچه جلوتر می‌رویم این شکاف بازتر می‌شود. نیروهایی که مجموعه این حرکت را به وجود آوردند، تعیین بیشتری می‌یابند. انقلاب دانستن این حادثه باعث می‌شود که ما این تفاوت‌ها را نبینیم. طرف مقابل نیز همین‌طور است، یعنی ما در طرف مقابل، جناحی سنتگرا داریم که بالضروره به حرکت‌های سرکوبگر و خشن روی نمی‌آورد. در مواردی که آقای رئیس‌دانا درباره شورش‌ها گفتند (شورش‌های خیابانی مشهد و اسلام‌شهر)، حرکت آنها را سرکوب نکرد. حکومت گذاشت تا خیلی از این اتفاقات بیفتد و بعد در چارچوب‌های قانونی خود کسانی را که عامل بودند...

باقی: این شورش‌ها در حضور نیروهای امنیتی و پلیس انجام نگرفته بود، در غیاب آنان رخ داد...

محمدی: در غیاب آنان بود، ولی نیروهای امنیتی پس از آن که مطلع شدند، سرکوب‌هایی را که در زمان شاه شاهد آن بودیم اعمال نکردند. بعد از وقوع البته بازداشت‌های فراگیر و فشار بوده، و این هم طبیعی است، چون هیچ حکومتی نمی‌تواند بی‌نظمی و شورش‌های خیابانی را تحمل کند. البته باید این حرکت‌ها را از نهادینه شدن نقض حقوق شهروندی انسان‌ها متفاوت ارزیابی کنیم. در نظام جمهوری اسلامی مرتباً حقوق شهروندی آدم‌ها در حیطه‌های خصوصی و عمومی نقض شده است، ولی من نام این امر را سرکوب سیاسی نمی‌گذارم. به هر حال، منظور این است که در جناحی که شما آن را ضدانقلاب می‌دانید، طیف‌هایی از نیروهایی را داریم که معتقد به سرکوب توده مردم نیستند و اتفاقاً در مواردی که احساس کرده‌اند توده مردم به میدان آمده‌اند (مثل همین انتخابات دوم خرداد) علی‌رغم مخالفت‌های باطنی‌شان، به نظر مردم تن در داده‌اند.

نکته دوم در مورد صحبت آقای باقی است که دوم خرداد را دنباله انقلاب اسلامی می‌دانند. من هم با ایشان موافقم و معتقدم دوم خرداد پس‌لرزه انقلاب اسلامی است، ولی به صورت‌های تازه. علی‌رغم دوگانگی‌هایی که در مورد آزادی‌ها و حقوق ملت در پس از انقلاب وجود دارد - و در متون حقوقی هم نوشته شده‌اند - این دوگانگی‌ها در مورد مشارکت وجود ندارد، یعنی انقلاب اسلامی را گرچه می‌توان گفت لیبرالی نبوده، ولی دموکراتیک بوده است، به این علت که خواست آن مشارکت بوده است.

من برخلاف نظر آقای رئیس‌دانا، معتقدم که نیروهای ملی - مذهبی نمی‌توانستند آلترناتیوهای خوبی باشند - و هنوز هم نیستند، به این علت که به مشارکت مردم چندان توجه نکرده بودند. در حیطه‌ها و نخبه‌گرایی‌هایی محدود شده بودند و نتوانستند به مطالبات مشارکتی مردم جواب بدهند، لذا به طور طبیعی کنار رفتند - علی‌رغم ویژگی‌های مثبتی که مثلاً در دولت بازرگان می‌بینیم. نیروهایی که بعد از آن، پس از سال 60، بر ایران حاکم شدند و در درون ساخت حاکمیت جای گرفتند، به مشارکت توجه داشتند، مطالبات مشارکتی مردم هم

تداوم پیدا کرد و ما در دوم خرداد بارزترین جلوه‌های آن را می‌بینیم، منتها در دوم خرداد مطالبات مشارکتی در کنار مطالبات حداقلی در باب حقوق شهروندی هم قرار گرفت که البته هنوز چندان گسترش پیدا نکرده است. چنین نیست که مشکل نخستین این مجموعه 20 میلیون نفر رأی‌دهنده، مطالبه حقوق شهروندی و مدنی باشد - بسیاری از مطالبات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی نیز در دل همین مطالبات مدنی است - با این حال، جنبه مشارکتی این حرکت بسیار قوی‌تر است. از این حیث می‌توان گفت پدیده دوم خرداد دنباله انقلاب اسلامی است.

نکته دیگر این بود که آقای باقی گفتند: انقلاب‌ها می‌توانند ناکام باشند. این سخن البته درست است. ولی دوم خرداد چون انقلاب نبوده است، طبیعتاً ناکام هم نبوده است. یعنی ما بعد از دوم خرداد شاهد یک سیر تحول تدریجی مثبت هستیم، بالاخص در بخش فرهنگ. پررنگ‌ترین شکل این تحول مثبت در بخش فرهنگ است و کم‌رنگ‌ترین شکل آن در حیطه سیاست و از آن هم کم‌رنگ‌تر در حیطه اقتصادی - اجتماعی، چون دولت آقای خاتمی سیاست اجتماعی ندارد، برنامه اقتصادی منسجم و سازگار ندارد، ولی در حیطه سیاسی و فرهنگ، ما شاهد نوعی پاسخ‌ها یا برنامه‌های حداقلی هستیم.

علی‌رغم این که دولت در همان شعار قانونگرایی و بردن لوایح گوناگون به مجلس برای پیشبرد این پروژه از راه‌های قانونی، بسیار کند بوده است، ولی در بخش فرهنگ وضع بهتر است.

باقی: من در ابتدا نسبت انقلاب اسلامی و دوم خرداد را بیشتر توضیح می‌دهم: من فکر می‌کنم که با همه تصویری که از دوم خرداد به عنوان یک انقلاب آرام یا شبه انقلاب دارم، اگر آن را دنباله انقلاب اسلامی بدانیم، نسبت آن درست مثل انسانی است که از شکم انسان دیگری زاده می‌شود. این انسان در بسیاری صفات ظاهری مثل زاینده خود است، گرچه ممکن است از حیث اخلاقی با او فرق کند. به همین علت هم می‌گوییم دوم خرداد انقلابی مکمل انقلاب اسلامی است.

یکی از ویژگی‌های همه انقلاب‌ها این است که چون همه دارای ایدئولوژی هستند و ایدئولوژی هم باید همچون چتری فراگیر همه اقشار را زیر پوشش بگیرد، لذا شعارهای آن که در حقیقت مبین منافع گروه خاصی است، چنان فراگیر است که همه اقشار احساس می‌کنند این شعارها نماینده و مبین خواسته‌های ایشان است.

ما در انقلاب اسلامی می‌گفتیم جمهوری و محتوای این جمهوری مبهم بود. سپس اختلاف‌ها و بحث‌ها بر سر محتوای آن شروع شد، لذا موتور انقلاب خاموش شد تا دوم خرداد که مجموعه آن شرایط که قبلاً گفتیم، مردم را به این نتیجه رساند که دست به تحولی بزنند، اما نه از سنخ انقلاب تخریبی. این، تعریف و تکمیل همان انقلاب اسلامی بود، یعنی محتوای جامعه مدنی را در جمهوریت و جمهوری اسلامی آن را تفسیر کرد.

محمدی: اصلاحات نیز می‌تواند برگشت‌ناپذیر باشد و فقط انقلاب نیست که چنین خصوصیتی دارد.

باقی: بله، من می‌خواهم بگویم این امر یکی از وجوهی است که آن را به انقلاب شبیه می‌کند. با توجه به آنچه گفتم، پاسخ سؤال راجع به تکرار ناپذیری این حادثه در آینده نیز معلوم می‌شود. مشکلی که داریم، این است که تصور جناح راست و برخی از روشنفکران ما از دوم خرداد یک تصور کاملاً مکانیکی است، یعنی فکر می‌کنند که

عده‌ای جمع شدند و رأی دادند و یک اتفاقی افتاد. اینان یک بستر حداقل ده ساله را که فعل و انفعال‌های وسیعی در آن صورت گرفت تا این غده چرکین سر باز کند، نمی‌بینند. لذا تصور می‌کنند مکانیکی بوده و می‌توان آن را فرو نشاند. اما دیدیم که این رویدادها مکانیکی نبود و به همین علت برگشت‌ناپذیر است و سرکوب‌شدنی هم نیست. دوم خرداد ناکام نبود، بلکه فعلاً باعث ریزش نهادهای استبدادی در جامعه می‌شود. **قوچانی:** از دوستان که در این میزگرد حضور یافتند، سپاسگزاریم.